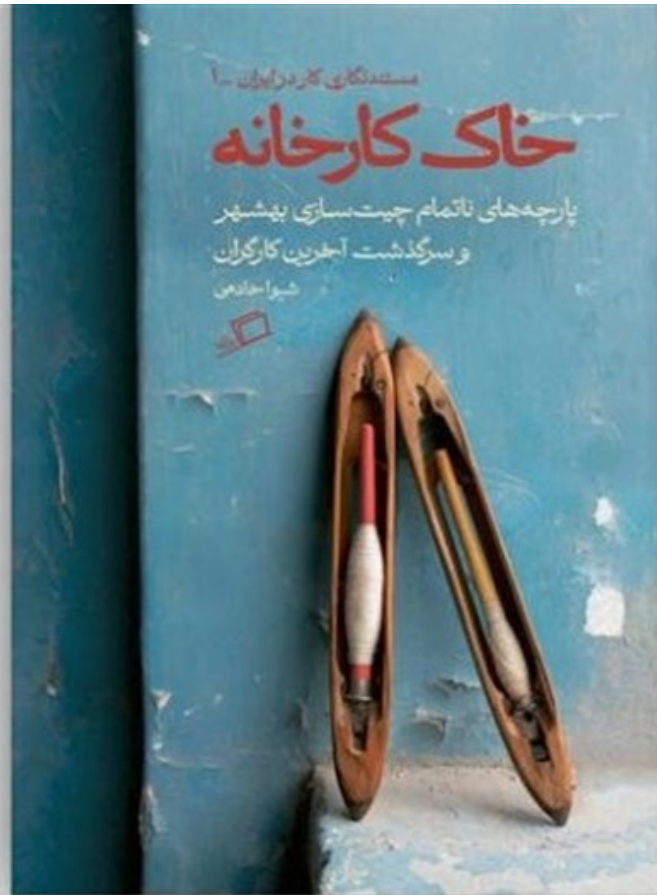


روایتی از سرگذشت آخرین کارگران کارخانه خاموش شده چیت‌سازی بهشهر



شناسه خبر: ۱۳۴۱۵۶ دوشنبه ۶ آذر ۱۴۰۲ - ۱۰:۴۵

«خاک کارخانه: پارچه‌های ناتمام چیت‌سازی بهشهر و سرگذشت آخرین کارگران» نوشته شیوا خادمی در قالب مستند شفاهی روایتی است از گرهِ خوردن زندگی مردمان یک شهر با کارخانه‌ای که حالا خاموش شده است.

به گزارش خبرنگار فرهنگی موج خبر، «خاک کارخانه: پارچه‌های ناتمام چیت‌سازی بهشهر و سرگذشت آخرین کارگران» نوشته شیوا خادمی از سوی انتشارات اطراف منتشر و روانه بازار نشر شد.

خاک کارخانه حکایت شیفتگی به نمایی از گذشته‌ی صنعتی ایران نیست و در دسته گزارش‌های سرد از وضعیت اجتماعی و کارگری ایرانِ دهه‌های گذشته قرار نمی‌گیرد. این کتاب نه روایت حسرت و اندوهی شاعرانه است و نه داستان غمبار مرگ یک مکان. مستندنگاری رخدادی خاص در صنعت نساجی یا قصه در و دیوار و دستگاه و دوک و نخ هم نیست. خاک

کارخانه ماجرای فراز و فرود و نابودی یک واحد تولیدی را روایت نمی‌کند و قصه موفقیت و شکست را از زبان کارآفرین و سرمایه‌گذار نمی‌گوید.

خاک کارخانه روایت مکان است اما از زبان بازماندگان. ادبیات بازماندگان از زیرگونه‌های روایت خاطرات جمعی است؛ خاطراتی که معمولاً در کتاب‌های تاریخی جایی ندارند و با مرگ راویان‌شان از صفحه جهان محو می‌شوند. بازماندگان کارخانه چیت‌سازی بهشهر در خاک کارخانه یاد فضایی گم‌شده و محبوب را زنده می‌کنند؛ نمایی از پیوندی ناگسستنی با محیط کاری که کالبدش از دست رفته اما تصویر رؤیایی‌اش بر جای مانده است. آن‌ها آخرین آدم‌هایی‌اند که می‌دانند آن کارخانه برای این شهر چه می‌کرده. خاک کارخانه تصویر روشنی است از تأثیر ماندگار محیط کار بر حس ارزشمندی در زندگی انسان. در گفت‌وگوهای نویسندگان سابق کارخانه، تصویری از تعلق و وفاداری آن‌ها به محیط کاری‌شان می‌یابیم که اگر در این تجربه‌نگاری ثبت نمی‌شد، با این نسل از دست می‌رفت و هیچ درکی از آن نداشتیم.

خاک کارخانه کتابی است از جنس مستندنگاری و تاریخ شفاهی. شیوا خادمی، عکاس و نویسنده این کتاب، با حال‌وهوایی عاطفی و در جست‌وجوی ریشه‌هایش، عکاسی و گفت‌وگو با همکاران سالخورده مادربرزگش - عزیزجون که در دهه 1320 کارگر کارخانه چیت‌سازی بهشهر بوده را آغاز می‌کند. اما خیلی زود می‌فهمد این گفت‌وگوهای به‌ظاهر ساده چیزی بیشتر از خاطره‌گویی مردمانی است که هنوز سرسختانه به محیط کار قدیمی‌شان عشق می‌ورزند. به‌مرور، از دل این خاطرات کاری، کلیت و فضایی شکل می‌گیرد و مضمون‌هایی سر بر می‌آورند که نه تنها در تحلیل و ارزیابی تاریخ و مسیر کسب‌وکار در ایران به کار می‌آیند، بلکه تصویری از پیوند تنگاتنگ فضای کار، هویت شهر و مناسبات اجتماعی مردم شهر پیش چشم‌مان می‌گذارند.

خاک کارخانه قصه یک صنعت است و روایت دنیای کار، اما از زبان روایت‌گرانی که همیشه در حاشیه بوده‌اند و قصه‌هایشان در ثبت سرگذشت کسب‌وکارها در ایران کمتر به حساب آمده است. نگاهی است از درون و از منظر منابع انسانی خُرد و خاموش و نه از سمت رده‌های رسمی و بالا. ثبت تجربه‌های ناشنیده‌ترین حلقه‌های زنجیره کار در ایران. روایت کارگران بومی یا مهاجری که روزگاری زندگی‌شان با صدای سوت کارخانه‌ی چیت‌سازی بهشهر تنظیم می‌شده است. آشپز و معلم اکابر و زنان بافنده و ریسندهای که قوت زانوها و دست‌هایشان را در تار و پود پارچه‌ها تنیده‌اند و مردانی که شبانه‌روز دستگاه‌ها را سرپا نگه داشته‌اند؛ مردمانی که در تاریخ کار ایران کمتر دیده می‌شوند.

در بخشی از کتاب «خاک کارخانه» آمده است:

(«بند دوربین را روی شانه‌ام جابه‌جا می‌کنم. جلوی در بسته دنبال راهی می‌گردم و خیال می‌کنم تمام رهگذران به من

خیره شده‌اند. عزم کرده‌ام کارخانه را که دیگر زنده نیست، با همه درهای بسته که یکی دوتا هم نیستند، هر جور شده ثبت کنم. زنی با زنبیل اسفناج چند ثانیه جلوی در بسته مکث می‌کند. پشت سرش پیرمردی که روزنامه‌اش را زیر بغلش لوله کرده، دوربینم را برانداز می‌کند و می‌پرسد «کدوم شهر نیستی، کیجا جان؟» از خودم می‌پرسم مگر غریبه‌ام. غریبگی آدمی در شهر را خودش تعریف می‌کند یا آن دیگری ساکن شهر. درباره من، حتی پرسش مرسوم و ساده «اهل کجایی؟» هم به کارخانه برمی‌گردد. همه‌چیز زیر سر کارخانه است. این کتاب هم شاید در پی پاسخ همین سؤال به‌ظاهر کوچک و دم‌دستی است: اهل کجایی؟

با اعتمادبه‌نفس ساختگی به پیرمرد می‌گویم «اهل همین‌جام.» به زمین بایر پشت میله‌ها اشاره می‌کند و می‌گوید «اینجه تاریخ بیه.» کلاه نمدی‌اش را از سر برمی‌دارد و قبل از آن که برود، با لبخندی ماسیده ادامه می‌دهد که «کارخونه‌ی سوتِ صدا، شهرِ دلِ صدا بیه.» بعد انگار زیر لب فاتحه‌ای می‌خواند و می‌رود. زن همان‌طور که جای اسفناج‌ها و سیرها را در زنبیل عوض می‌کند، می‌گوید «جانِ مار، این جِه بهشت بیه. درِ بهشته آم وه دَوستِنه.»

درپوش لنز را می‌گذارم. هیچ عکسی نگرفته‌ام اما خودم را دل‌داری می‌دهم که شاید روزی دری به تخته بخورد و درِ بهشت به رویم باز شود. کارخانه که قبل از این تنها برایم اسم مکان بود، دیگر اسمی خالی نیست. همچون وردی جادویی، نامش را بارها از مردم شهر می‌شنوم و گوشم را برای شنیدن قصه‌هایش تیز می‌کنم. همیشه و همه‌جا حرفش است، در هر خانه‌ای، در صدای زنانی که چادرهای رنگی‌شان را به کمر می‌بندند و عصرها جلوی خانه‌ها می‌نشینند، در صدای پیرمردهایی که صبح‌ها در باغِ شاه حلقه می‌بندند و از سیاست حرف می‌زنند، در عروسی و عزا. همه‌چیز شهر در این کلمه‌ی سه‌بخشی ریشه کرده است: کارخانه.»

انتشارات اطراف این کتاب را به قیمت 295 هزار تومان منتشر و روانه بازار نشر کرده است.

انتهای پیام/

انتهای پیام/